

# تفسير البصير

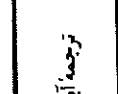
أَفَمَنْ كَانَ

عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ، وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبُ  
مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ،  
مِن الْأَحْزَابِ فَأَلْنَا مَوْعِدَهُمْ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ  
مِن رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَر النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾

با تفسیر  
این آیه که در  
همان دفتر دستنویس چاپ  
نشده می‌باشد؛ استدلال‌هایی برای  
خلافت حضرت علی بن ابی‌طالب و فرزندان  
پاکش ﷺ شده است.

در آغاز - مرحوم استاد - با آوردن چند گروه از معجزه‌های  
پیامبر اکرم ﷺ به اثبات خلافت اهل بیت ﷺ پرداخته و سپس با  
تفسیر سه جمله آیه‌بینه و استدلال به نکته‌ها و دلیلهای  
موجود در آنها، بحث خلافت را پی‌گرفته‌اند.  
همچنین روضه‌هایی را آورده‌اند که با  
علامت \* در پی نوشتها مشخص  
شده است .

«آفاق نور»



﴿أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرِيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِّن رَّبِّكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۱</sup>

### ترجمه آیه

[آیا پس از این که کسی - پیامبری - بیاید که در دستش دلیلی روشن - قرآن - و گواهی دهنده ای که به دنبالش خواهد آمد - حضرت علی علیه السلام - را دارد و کتاب موسی، که پیش از او پیشوا و بخشایش - خدا بر مردم - بود، نیز بشارت به او داده؛ این اهل کتاب به این کس ایمان می آورند؟ و هرکس از گروهها به او کافر شود، پس جایگاهش آتش دوزخ است و درباره آن - قرآن - هیچ شکی ممکن که همانا سزایی مناسب از طرف پروردگارت می باشد، ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند].

### توضیح و تفسیر فشرده آیه

از ظاهر آیه چنین به نظر می رسد که آیا پس از این که کسی از طرف پروردگار و با بینه و برهان و منطق روشن - که قابل تردید نیست - بیاید و دنبال او هم کسی از همان نوع و حقیقت بوده که گوااهش باشد و پیش از این شخص معظم، کتاب موسی نیز شهادت به راستی و درستی نبوت او بدهد، در حالی که چنین شخصی پیشوا می باشد، پیشوایی که همراه با رحمت و احسان بی مزد و منت است؛ پس از همه این برتریهای روشن، آیا این

مشركان به چنين رسولى ايمان خواهند آورد؟ (يعنى: باز هم ايمان نخواهند آورد) و برترىهاى پنج گانه پيامبر ﷺ به قرار زير است:

۱- برهان روشن از طرف پروردگار دارد. ۲- به وسيله كسى كه از جنس اوست، باقى مى باشد و دنباله دارد و يا آن كه پس از رفتن او شاهد ديگرى خواهد آمد. ۳- كتاب موسى قبلاً شهادت داده است. ۴- امام و پيشوا مى باشد و صلاحيت رهبرى دارد. ۵- رهبرى و پيشوايى كه همراه با رحمت و احسان بى مزد و منت است.

با توجه به اين برترىها، اگر كسى از احزاب مختلف ايمان نياورده و به او كافر باشد، جايگاه او آتش است. بنا بر اين تو، شكى در اين جهت نداشته باش، اين مطلب - وعده دادن به عذاب آتش -، ثابت است و از طرف پروردگار تو مى باشد، ولى بيشتر مردم باور نخواهند كرد.

### استدلال به آيه براى خلافت اهل بيت ﷺ

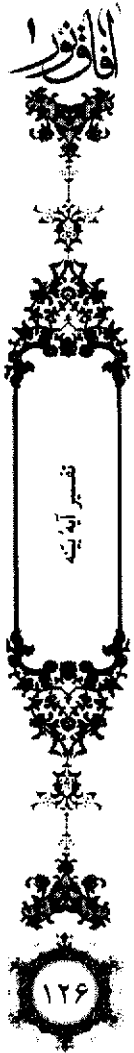
پس از ترجمه و تفسير مختصرى از ظاهر آيه شريفه به چند مطلب قابل توجه از آن براى اثبات خلافت اهل بيت ﷺ اشاره مى شود:

### دليلها و معجزه هاى پيامبر گرامى اسلام ﷺ

پيامبر اکرم ﷺ داراى معجزه ها و دليلهاى روشن و نورانى بود كه در چهار گروه خلاصه مى شوند:

گروه اول - اهل تاريخ و سيره، متجاوز از چهار هزار و چهارصد معجزه براى پيامبر اکرم ﷺ آورده اند<sup>۲</sup> و در كتاب «اثبات الهداة» روايت معتبرى وجود دارد كه در آن حضرت موسى بن جعفر ﷺ براى عده اى از يهوديان، نزديك به چهل معجزه براى پيامبر ﷺ بر مى شمرد، در صورتى كه خود وجود مباركش، طفل پنج و جى (يا پنج ساله) بوده است و اين خود، معجزه حضرت امام صادق ﷺ بود كه تايد آن طفل را از خدا خواست و به آن گروه از يهوديان فرمود: معجزات را از اين طفل پيوريد<sup>۳</sup>.

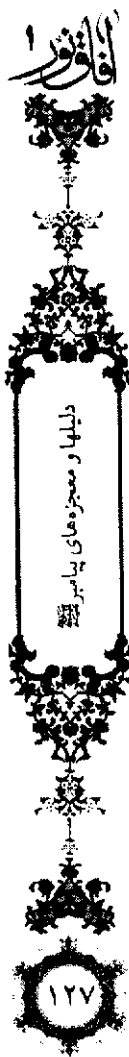
گروه دوم - معجزه بودن خود قرآن است، زيرا اولاً: مسأله هاى راکه بعدها با دليلهاى دشوارى ثابت شده، خيلى روشن و واضح آورده است، مانند اين كه خداوند متعال مى فرمايد: ﴿والله على كل شىء شهيد﴾، [و خدا بر هر چيزى گواه است. ۴]؛ ﴿وماتلوا

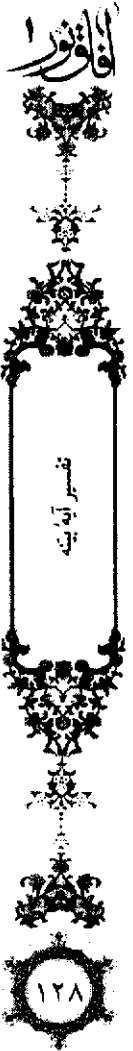


منه من قرآن ولا تعملون من عمل إلا كنا عليكم شهوداً إذ تفيضون فيه ﴿﴾ ، [و هیچ آیه‌ای از قرآن را نمی‌خوانی و هیچ کاری نمی‌کنی؛ مگر آنگاه که به آن می‌پردازید، ما بر شما گواه هستیم. ۵]؛ ﴿وكان الله بكل شيء محيطاً﴾ ، [و خداوند بر هر چیزی فراگیر است. ۶]؛ ﴿الله لا إله إلا هو الحي القيوم﴾ ، [خدای یکتا، جز او خدای دیگری نیست، زنده و پایدار است] ۷؛ ثانیاً: حقیقت امر بین الامرین را آشکارا بیان کرده که افعال، هم استناد به حق متعال دارند، چنانچه می‌فرماید: ﴿والله خلقكم وما تعملون﴾ ، [و خدا شما و آنچه انجام می‌دهید را آفریده است. ۸]؛ ﴿وما تشاؤون إلا أن يشاء الله﴾ ، [و شما نمی‌خواهید مگر آن که خدا بخواهد. ۹] و هم استناد به خود انسان، به واسطهٔ اختیارش از جانب حق دارند: ﴿فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره\* ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره﴾ ، [پس هرکس همسنگ ذره‌ای کار خوب کند - نتیجه اش را - می‌بیند\* و هرکس همسنگ ذره‌ای کار بد کند - نتیجه اش را - می‌بیند. ۱۰]؛ ثالثاً: زوجیت را که در تمام ذرات عالم موجود است و به واسطهٔ ارتباط مثبت و منفی برپا می‌باشد و در تمام محصولها و میوه‌ها نیز هست، حق متعال در قرآن ذکر فرموده است: ﴿ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون﴾ ، [و از هر چیزی دو گونه - که یکی جفت دیگری است - آفریدیم، شاید یاد کنید و پند گیرید. ۱۱]؛ ﴿ومن كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين﴾ ، [و خداوند در زمین از همهٔ میوه‌ها - محصولها - یک جفت آفرید] ۱۲؛ رابعاً: قرآن کریم خبر از غیب می‌دهد و خواهیم گفت: یکی از آیاتی که دلالت بر خبر دادن به غیب دارد، همین آیهٔ شریفه است که مورد بحث ما می‌باشد و خامساً: هر آیهٔ آن شامل نکته‌های عجیبی است که دربارهٔ آیهٔ شریفهٔ ﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾ حدود هفده نکته را قبلاً آوردیم.

گروه سوم - شاهد بودن قرآن بر وقوع معجزه‌هاست، چون کتابی است که - به اتفاق نظر آگاهان - از حدود حکومت عثمان - تاکنون - هیچ تصرفی، حتی به اندازهٔ یک حرف در آن داده نشده و چنین کتابی از جهت تاریخ، بسیار با ارزش است و معجزه‌هایی هم که در آن بیان گردیده، قابل استناد می‌باشد، مانند: خبر دادن از رویداد (شق القمر) ۱۳، [دو نیم گردیدن ماه] و همچنین داستان سپاه فیل ۱۴.

گروه چهارم - سابقهٔ درخشان و اعجاز گونهٔ خود پیامبر ﷺ است که آن حضرت، به گواهی تاریخ، دوست و دشمن، در این مدت چهل سال - که در برگیرندهٔ دوران کودکی، جوانی و پیری است -، هیچ انحرافی از راه حق نداشته و تمام مردم او را امین می‌دانستند و





کسی کلمه‌ای دروغ و برخلاف واقع از او نشنیده است و جز راستی و درستکاری چیزی از وجود مبارکش مشاهده نشده است. اضافه بر این، اصلاً اهل سرو صدا کردن، نامجویی و کسب حیثیت - به هیچ جهتی از جهات - برای خویش نه خود و نه اولیای او بوده‌اند و لذا خواندن و نوشتن - که در آن وقت، بعضی می‌دانستند و درصدد فراگرفتن آن بودند -، برای آن حضرت بی ارزش بود و قریش هم به همین جهت تعجب می‌کردند که چرا مقام نبوت بر ایشان فرود آمده است: ﴿وقالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم﴾، [و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگی از دو آبادی - طائف و مکه - فرو نیامد؟!]. زندگی وجود مبارکش روشن است که نه کسی را کشته و نه به کسی دروغ گفته و نه درصدد کسب کوچکترین مقام و جاه، یا کسب ثروت بوده است و نه افتخار به جنگ و دخالت در جنگ، فتح و پیروزی می‌کرده است.

داستان نصب «حجر الاسود» که در تاریخ معروف است و در نصب آن، بیم نزاع و جدال قبیله‌های افتخار طلب می‌رفت؛ دلالت دارد که همه قبیله‌ها به درستی، امانتداری و خالی بودن نفس مبارکش از هوا و هوس معتقد بودند<sup>۱۶</sup>. چنین شخصی اگر بعد از یک عمر، ادعا کند که جبرئیل براو نازل می‌شود و مردم را به توحید دعوت کند، هر شخص عاقلی یقین به درست بودن ادعای او می‌کند و در قرآن کریم به همین نکته شریف اشاره شده است، که می‌فرماید: ﴿قل لو شاء الله ما تلوته علیکم ولأدراکم به فقد لبثت فیکم عمراً من قبله أفلا تعقلون﴾، [بگو - ای پیامبر - اگر خدا می‌خواست، آن قرآن را برای شما نمی‌خواندم و خدا شما را به آن آگاه نمی‌کرد. پس هر آینه عمری را قبل از آن در میان شما گذراندم و - هرگز آیه‌ای نیاوردم - آیا نمی‌اندیشید؟!]<sup>۱۷</sup>.

### استدلال به جمله ﴿ویتلوه شاهد منه﴾ با بیان دلایلها و نکته‌ها

خداوند در این جمله اعلان می‌دارد که دین او باقی خواهد بود و بعد از او کسی خواهد آمد که مراقب دین او باشد و از این جهت، مانند سوره شریفه کوثر است و حق متعال در آن سوره بیان می‌کند که حرف دشمنان تو - که می‌گویند: این مرد فرزند پسر نداشته و در خانه‌اش بسته می‌شود - واهی و بی پایه است. ما به تو فرزندی دادیم که از او اولاد زیادی به دنیا آمده و دین تو را نگه می‌دارند که همین فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد. قدرت حق است که دین پیامبر صلی الله علیه و آله را به وسیله فرزندان یک دختر (آنهم دختری که نه سال - بنا بر روایت مشهور -

در خانه شوهر بوده و بعد وفات کرده است)؛ باقی و زنده نگاه می دارد، چون اشخاص زیادی هستند که فرزندان پسر داشته، ولی در خانه آنها بسته و هدفشان از بین می رود. \*

در استدلال به جمله شریفه ﴿و یتلوه شاهد منه﴾ برای خلافت مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دو دلیل و سه نکته وجود دارد:

## ۱- دلایله

**دلیل اول-** روایات است که در کتاب «دلائل الصدق» آمده: اهل سنت از تفسیر «فخر رازی» و «الذّر المنثور» سیوطی و تفسیر «طبری» و «ثعلبی» نقل می کنند:

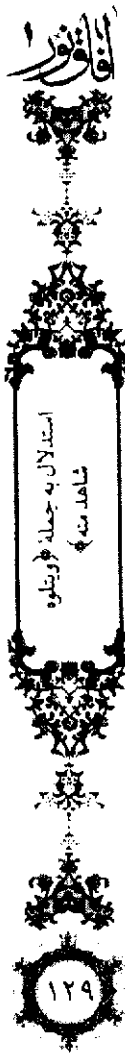
«مقصود از ﴿و یتلوه شاهد منه﴾، امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. «<sup>۱۸</sup>

و شیعیان در تفسیر «صافی»<sup>۱۹</sup> از کتابهای «مجمع البیان»، تفسیر «علی بن ابراهیم»، «عیاشی»، «امالی» و «بصائر»، از حضرت امیرالمؤمنین، حضرت باقر، حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السلام این مطلب را نقل می کنند.

**دلیل دوم-** ظاهر خود آیه شریفه است، ظهوری که در چند مورد نزدیک به تصریح می باشد:

**مورد اول-** مسلماً مقصود از جمله قبل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، نه موسی علیه السلام و نه عیسی علیه السلام. اما موسی علیه السلام: چون که کتاب موسی علیه السلام قبلاً نازل شده است و اما عیسی علیه السلام و دیگر پیامبران علیهم السلام: برای این که اولاً: قرآن مشرکان را دعوت به دینی، جز دین اسلام نمی کند و خود می فرماید: ﴿ومن یتبع غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین﴾، [و هرکس جز اسلام دینی را بجوید، پس هرگز از او پذیرفته نشده و او در دنیای دیگر از زیان کاران است. <sup>۲۰</sup>] و ثانیاً: شاهدهی دارد که بعداً خواهد آمد و شاهد، صحت ادیان آسمانی قبل از خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که جلوتر آمده اند، نه بعداً خواهند آمد.

**مورد دوم-** مرجع ضمیر در ﴿یتلوه﴾ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که مقصود موصول و کلمه ﴿من﴾ می باشد، چون اگر اولاً: مرجع ضمیر بیته باشد، بلاغت اقتضا می کند که مؤنث بیاید؛ ثانیاً: اگر دومی هم بیته ای باشد مانند بیته سابق و از همان جنس، برتری ندارد، بلکه تعدد نوع، دلیل برای اثبات مقصود واضحتر و روشنتر می باشد و ثالثاً: موضوع در جمله سابق، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و باید آنچه که بعداً راجع به جمله قبل می آید، مربوط به



موضوع باشد، نه یکی از متعلقات محمول؛ اگر گفته شود: (آقای حسن آمد در حالی که نامه ای را می خواند و پس از آن جعفر)، هیچ کس احتمال نمی دهد که آمدن جعفر پس از خواندن نامه باشد. پس این مطلب واضح است که مرجع ضمیر ﴿یتلوه﴾ همان کلمه ﴿مَنْ﴾ است و در بند اول ثابت شد که پیامبر اکرم ﷺ می باشد.

مورد سوم - خداوند فرمود: ﴿منه﴾؛ (از همان است)، ظاهر این است که از نوع انبیا و اولیا می باشد.

مورد چهارم - کلمه «تلو» در لغت به معنای تبعیت بدون فاصله است. اگر گفتند: «جاءت الخیل متتالیة، او متوالیة»، یعنی: پشت سر هم و بدون فاصله.

مورد پنجم - بنابر نظر همه آگاهان، کسی که به تبع پیامبر ﷺ بیاید، از همان جنس باشد و گواه به راستی و درستی نبوت پیامبر ﷺ باشد، کسی جز امیرالمؤمنین علی ﷺ نیست، چون هیچ کس نسبت به غیر ایشان چنین ادعایی ندارد و این همان مقام معنوی است که کلمه ﴿منه﴾ با کمال وضوح بیان می کند: کسی که به دنبال پیامبر ﷺ می آید، از همان جنس، از همان نور، همان احاطه، همان عصمت، همان ایمان و همان اطلاع بر خوبیها و بدیهای بندگان در وجود مبارک او می باشد. البته به غیر از نبوت، بدین معنا که حکم جدیدی بر امیرالمؤمنین ﷺ نازل نشود که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل نشده بوده است. امیرالمؤمنین ﷺ به واسطه عنایت پیامبر ﷺ و با اجازه خداوند متعال، یا به واسطه عنایت مستقیم خودش و بدون واسطه، به همان احکامی که جبرئیل برای پیامبر اکرم ﷺ نازل فرموده، آگاه است. بنابراین: «هو منه بمنزله هارون من موسى الا انه لانی بعده»، [او همانند هارون برای موسی است، با این فرق که بعد از او - حضرت محمد ﷺ - پیامبری نیست] ۲۱. البته این مقام معنوی در حصن الهی [حصار خداوندی]، از حوادث دنیا طلبان ایمن می باشد (حیوان را خبر از عالم انسانی نیست) ۲۲. این دنیاپرستان بی نوای بیچاره، اگر خیلی همت، تکلف، ظلم و کشتار کنند؛ ممکن است به واسطه اختیاری که حق متعال به تمام افراد بشر داده است و به آنها هم داده باشد، مثلاً امیرالمؤمنین ﷺ را از سلطنت و قدرت ظاهری بر کنار کنند. این سلطنت - منهای امر الهی - برای آن حضرت، هیچ ارزشی نداشته، بلکه جز زحمت و وقت گیری چیز دیگری نیست.

در نهج البلاغه از ابن عباس نقل می کند و می گوید - قریب به این مضمون -:

«در موقعی که امیرالمؤمنین ﷺ برای جنگ بصره تشریف می بردند، در «ذی قار» ۲۳ به





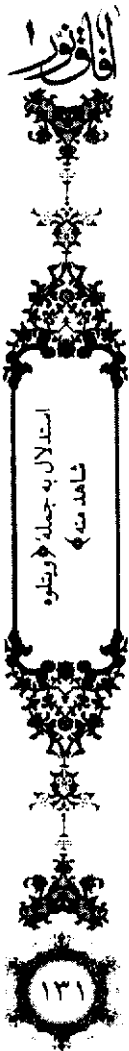
خدمتش رسیدم. ایشان مشغول دوختن کفش خود بود(یعنی: پادشاه یکی از وسیعترین کشورهای آن روز، داشت: کفش بی ارزش خود را می دوخت). در آن حال ایشان به من فرمود: این کفش چه قیمتی دارد؟ عرض کردم: ارزشی ندارد. فرمود: قسم به حق متعال، این لنگه کفش که این مقدار بی ارزش است (یعنی: ارزش آن صفر است)؛ از این سلطنت در نزد من با ارزشتر است، مگر به وسیله آن حقی را به پا دارم و یا از باطلی جلوگیری کنم»<sup>۲۴</sup>.

سلطنت دنیا نزد کسی ارزش دارد که دنیا نزد او ارزش داشته باشد و دنیا نزد کسی ارزش دارد که ایمانی به عالم آخرت نداشته باشد. البته پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام که مؤمن هستند، باید چنین باشند که اگر دنیا را می خواهند، یا برای ضروریات زندگی باشد - از مسکن، خوراک، پوشاک و وسیله اطفای غریزه جنسی - و یا برای به دست آوردن سعادت آخرت و گرنه، یا سست ایمان و یا کم عقل می باشند. \*\*

## ۲- نکته ها

**نکته اول -** کلمه «یتلوه» است که به معنای پیروی بدون فاصله می باشد و حتی اگر به همین مقدار بود که «یتلوه رجل»، یعنی: بعد از او مردی خواهد آمد، همین دلالت بر این می کرد که کسی بعد از او می آید، تابع او و همان رویه را دارد و فقط اولی، جلوتر و دومی، عقب اوست. به عنوان مثال، اگر گفته شود: تالی شیخ انصاری، میرزای شیرازی است، یعنی: هر دو یک نوعند و هر دو رئیس اسلامند و میرزای شیرازی به جای شیخ انصاری است و همچنین اگر بگویند: تالی ناصر الدین شاه، مظفر الدین و تالی او محمد علی و تالی او احمد است، همه می فهمند که اینان مثل ناصر الدین شاه، مقام سلطنت داشته اند.

**نکته دوم -** کلمه «منه» است که به وسیله آن فهمیده می شود: فرد بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از جنس او و از همان نوع است. اگر فرض کنیم: فقط همین بود: «یکون بعد الرسول او مع الرسول رجل منه» همین دلالت می کرد که بزرگوار دیگری، غیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشد که از همان نوع است و کس دیگری (بالضروره) جز ایشان نیست و معنای «منه» این است که هر دو دارای صفتی همگوند، از لحاظ عصمت، طهارت، نورانیت، اطلاع بر دنیای دیگر، روابط بین این عالم و عالم دیگر و تشخیص مصالح دنیایی و آخرتی خلق خدا - فردی و اجتماعی -، غیر از نبوت که شرح آن در قبل آمد.



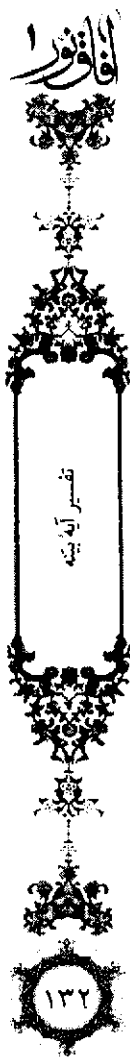
## در نهج البلاغه در آخر خطبه قاصعه آمده :

«امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من در حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودم که عده زیادی از قریش از او خواستند: درختی را که نشان می دادند، از جای خود کنده شده و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بیاید و سپس درخواست بازگشت نصفش شدند و برای بار سوم درخواست کردند: آن نصف دیگر نیز برگردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، با این که قبلاً فرموده بود: شماها ایمان نخواهید آورد و حتی می دانم که کدام یک از شماها در چاه فرو خواهید رفت - در جنگ بدر - و کدام یک از شماها تشکیل حزب می دهید، ولی حق متعالی به من اجازه داده که این عمل را انجام دهم و انجام هم داد. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: آن روز من در طرف راست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایستاده بودم و بعضی از شاخه های آن درخت مرا فرا گرفت. پس از این معجزه آشکار، شهادتین را جاری کرده و گفتم: من اول کسی هستم که شهادت می دهم که این درخت با اجازه خداوند متعال، برای تصدیق به نبوت شما آمد، ولی آنها از روی تکبر، بلند پروازی و خودخواهی گفتند: این مردی ساحر است که سحر برای او آسان می باشد» ۲۵.

آنان شبهه ای نداشتند، زیرا اولاً: اگر از روی منطقی باشد، چرا بطور قطع می گویند سحر است، بلکه باید بگویند: ما احتمال سحر می دهیم و شما این احتمال را دفع کنید و ثانیاً: سحر از علوم است و باید تعلیم داده شود. اضافه بر این، مقدمات می خواهد و به صرف دعا و از خدا خواستن، عملی نمی شود. همه اینها طایفه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و می دانستند که آن حضرت، حتی خواندن و نوشتن هم یاد نگرفته است، چه برسد به علم مهمی مانند: سحر و می دیدند که مقدماتی ایجاد نمی کند و واقعا اگر سحر را (نعوذ بالله) بدون تعلّم یاد گرفته است، این نیز معجزه می باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«کافران قریش خیلی گفتند و گفتند: باید مثل این طفل کم تجربه به تو ایمان بیاورد. سپس می فرماید: مقصود آنها من بودم» و بعد اضافه می کند: «وانی لمن قوم لا تاخذهم فی الله لومة لائم. سیماهم سیما الصدیقین و کلامهم کلام الابرار. عمار اللیل و منار النهار. متمسکون بحبل القرآن. یحیون سنن الله و سنن رسوله. لا یتکبرون و لا یعلون و لا یغلون و لا یفسدون و قلوبهم فی الجنان اجسادهم فی العمل»، [وهمانا من از گروهی هستیم که در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش کننده ای آنها در



برنمی گیرد. چهره‌هایشان چهره‌ راستگویان بوده و حرف زدیشان، حرف زدن نیکان است. آباد گران شب و روشنگران روزند. به ریسمان قرآن آویزند. راه و رسم خدا و رسولش را زنده می‌دارند. فخر فروشی، برتری جویی، گزافه‌گویی و خرابکاری نمی‌کنند. دل‌هایشان در بهشت و بدن‌هایشان در کاراست [۲۶].

نکته سوم - کلمه «شاهد» است که خود به تنهایی دلالت بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، زیرا در «شاهد» سه احتمال می‌باشد:

احتمال اول - به معنای دلیل و برهان است، یعنی: کسی که بعد از او و از جنس اوست، خودش دلیل و برهان بر صدق نبوت است که این احتمال در مقایسه با صدر آیه و با جمله بعد «ومن قبله کتاب موسی» قویتر است و بهترین دلیل برای این احتمال، نقل شیخ حرّ عاملی (علیه الرحمه) در کتاب «اثبات الهداة» است که بیش از پانصد روایت در معجزه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است.

احتمال دوم - آن که به معنای اعتراف کننده باشد، مانند: اعتراف شاهد در دادگاه، پس باید شهادتش ارزنده و حجت باشد و چنین شخصی دروغ نمی‌گوید و اگر گفت من از طرف خدا بر خلق، حجت هستم و آنچه می‌گویم - بر شما واجب است اطاعت کنید -؛ راست بوده و دروغ نیست.

احتمال سوم - به معنای مراقب و مواظب خلق خدا و دین خدا بودن است. که روشترین دلیل بر خلافت و ولایت مطلقه می‌باشد.

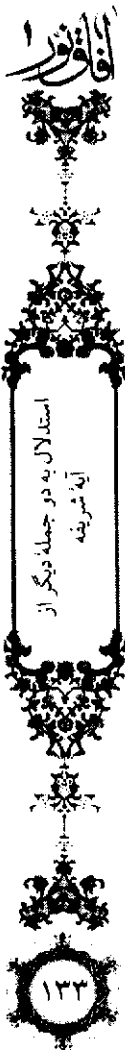
استدلال به دو جمله دیگر از آیه شریفه

۱ - جمله «ومن قبله کتاب موسی» که مقصود این است: قبلا هم کتاب موسی شهادت به رسالت و نبوت او داده است. آقای صادقی (حفظه الله تعالی) کتابی نوشته‌اند که در آن پنجاه مورد از بشارت‌های عهدین را ذکر کرده‌اند<sup>۲۷</sup> و این موضوع احتیاج به بحث دیگری دارد.

۲ - جمله «اماماً و رحمة» که در آن سه احتمال وجود دارد:

احتمال اول - حال برای جمله آخری باشد، یعنی: در حالی که کتاب موسی امام و رحمت است.

احتمال دوم - حال برای هر سه جمله باشد.

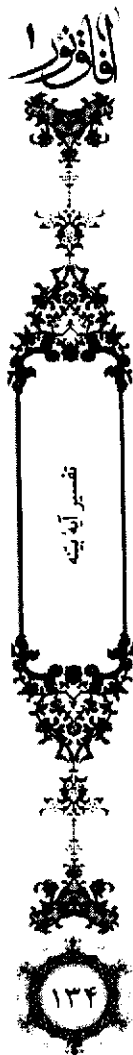


احتمال سوم - که نزدیکترین احتمال است، این که حال برای آنچه موضوع در کلام بوده و دعوت به سوی او و در مقام بیان اتقان رسالت او - از اول تا به آخر - است .

بنابراین معنای این جمله چنین می شود: پیامبر در حالی که دارای دلیل و برهان از طرف پروردگار است؛ دارای مقام پیشوایی و رهبری است، چون ممکن است کسی پیامبر باشد و امام نباشد و مقام رهبری دنیوی امت را نداشته باشد، آنهم رهبری که رهبری و حکومت او صرفاً احسان بدون مزد و منت است؛ چنان که می فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، [بگو - ای پیامبر -؛ مزدی برای رسالت از شما نمی خواهم . مگر دوستی خویشان را .] [۲۸] و در جای دیگر می فرماید: ﴿مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾، [هر مزد و پاداشی از شما خواستم، پس آن برای خودتان باد .] [۲۹] و در حقیقت دوستداری خویشان هم اجری نیست که برای خودم باشد و خودم بهره برداری کنم، بلکه آن هم به نفع شما و برای شماست .

خلاصه: حکومت‌های الهی، احسان و رحمت محض است و در مقابل عدالتی که از آنها به جامعه می رسد، چیزی از جامعه نمی خواهند. برخلاف حکومت‌های غیر الهی که همه در مقابل بهره برداری از جامعه می باشد، ولو این که کسب وجهه و محبوبیت کنند، ولی حکومت‌های الهی چنین نیستند. آنها به امر خدا و برای خدا، از مردم نه توقع مزد دارند و نه توقع تشکر و قدردانی: ﴿لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾، [از شما سزای کار و سپاسگزاری نمی خواهیم] [۳۰].

- |   |                                      |
|---|--------------------------------------|
| ۱۱. ذاریات/۵۱/۴۹.   | ۱. هود/۱۱/۱۷.                        |
| ۱۲. رعد/۱۳/۳.   | ۲. اثبات الهداة، ج ۱، ص ۴۱۰ (باب ۸). |
| ۱۳. قمر/۵۴/۱.   | فصل ۵۵.                              |
| ۱۴. فیل/۱۰۵/۱.  | ۳. همان کتاب، ف ۲، ص ۲۴۷.            |
| ۱۵. زخرف/۴۳/۳۱.   | ۴. بروج/۸۵/۹.                        |
| ۱۶. مشروح این داستان در صفحه‌های ۳۲۰ و ۳۲۱ این نوشتار آمده است. | ۵. یونس/۱۰/۶۱.                       |
| ۱۷. یونس/۱۰/۱۶.   | ۶. نساء/۴/۱۲۶.                       |
| ۱۸. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.                              | ۷. بقره/۲/۲۵۵ و آل عمران/۳/۲.        |
| ۱۹. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۴۳۷.                                     | ۸. صافات/۳۷/۹۶.                      |
| ۲۰. آل عمران/۳/۸۵.  | ۹. انسان/۷۶/۳۰.                      |
|   | ۱۰. زلزله/۹۹/۷ و ۸.                  |



۲۱. دلائل الصّدق، ج ۲، ص ۳۸۹، (حدیث منزلت).
۲۲. کلیات سعدی، مواعظ، تصاید فارسی، مواعظ و نصیحت ۲، ص ۷۲۸.
۲۳. ذی قار، مکانی در نزدیکی بصره است که قبل از اسلام، میان عربها و ایرانیان در آن جنگی رخ داده است (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۶).
۲۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۳.
۲۵. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۲۳۴؛ عبده و صبحی الصالح، خطبه ۱۹۲، قسمت آخر خطبه.
۲۶. همان.
۲۷. نام این کتاب «بشارت عهدین» است که بشارت حضرت موسی علیه السلام در صفحه ۳۶ آن آمده است.
۲۸. شوری/۴۲/۲۳.
۲۹. منبأ/۳۴/۴۷.
۳۰. انسان/۷۶/۹.

#### \* منزلت حضرت زهرا علیها السلام

شیعه و سنی از عایشه نقل کرده اند که او می گوید:

«کسی را مانند فاطمه زهرا علیها السلام از لحاظ ثن صدا، طرز جمله بندی و حدیث ندیدم که مانند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد. وقتی که وارد می شد، مقدم او را گرامی می داشت و دست او را می بوسید و در جای خودش می نشاند. در یکی از روزهای بیماری رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایشان به عیادت پدر آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به گونه محرمانه چیزی به زهرا علیها السلام فرمود و ایشان به گریه افتاد. پس از آن باز محرمانه چیزی به او فرمود، ایشان مسرور شده و خندید. از او سر جویان را پرسیدم، فرمود: سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فاش نمی کنم. پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم. فرمود: ایشان اول خیر مرگ خود را به من داد. در دفعه دوم فرمود: تو اول کسی هستی از اهل بیت من که به من ملحق خواهی شد. از این جهت خندیدم»، (بحار، ج ۴۳، ص ۲۵، ح ۲۲؛ این حدیث در تفسیر سوره کوثر، ص ۸۱ این نوشتار نیز آمده است).

گویا این اولین دفعه است که حضرت زهرا علیها السلام خبر مرگ خود را دریافت کرده و با سرور و شادی آن را تلقی می کند و با این که هنوز گرفتاریهای بعدی را ندیده، فقط برای زیادی علاقه به پدر بزرگوار است که برای وجود خود در دنیا بدون این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریف داشته باشد، ابداً حسابی باز نمی کند «والسلام علیها وعلی آبیها وعلی بعلها وبنیها».

#### \*\* ناراحتیهای بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، شعری را بر سر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده و توسط حضرت زینب نقل گردیده است که از آن معلوم می گردد: ایشان پس از پدر، دردهای مختلف و ناراحتیهای متعدد داشتند که سه قسم از آن را (انشاء الله) می آورم:

ناراحتی اول - دوری از پدری همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که تنها علاقه پدر و فرزندی نبوده و بالاترین ناراحتی برای آن حضرت بوده است.

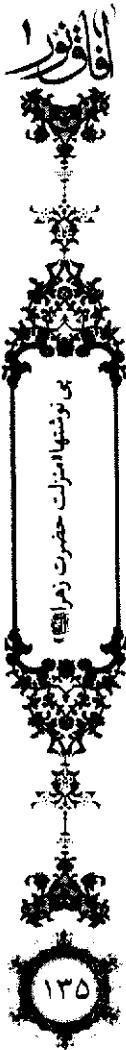
مطابق روایت عایشه - که قبلاً آمد [ص ۸۱ این نوشتار] - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست زهرا علیها السلام را می بوسید و در جای خود می نشاندش.

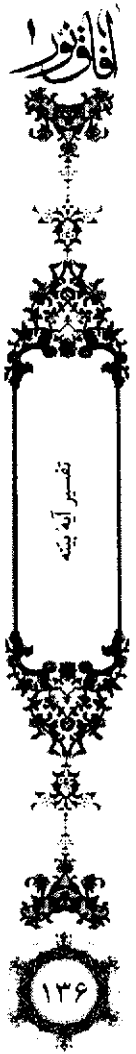
در روایت کتاب «بحار» که از شیخ مفید (علیه الرحمه) باسندش نقل می کند آمده:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در موقع وفات، برای گرفتاریهایی که بعد از این به فرزندانش وارد می شد، گریه می کرد؛ زهرا علیها السلام شنید و نیز گریه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دخترم تو گریه مکن. زهرا علیها السلام عرض کرد: گریه من برای دوری از شماست، نه برای گرفتاریها»، [بحار، ج ۲۸، ص ۴۱، ح ۴ و ج ۴۳، ص ۱۵۶، ح ۲].

بنابر آنچه محدث قمی (رحمة الله علیه) نقل کرده است:

«ایشان، هفت روز پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلوس فرمودند. در روز هشتم با حالت گریه و زاری به زیارت قبر پدر رفتند و به حدی گریه می کردند که از زیادی اشک، جلو پای خود را نمی دیدند. هنگامی که نزدیک قبر مبارک





رسید، همان جا غش کرد<sup>۹</sup>، [بیت الأحران، ص ۲۵۹].

ناراحتی دوم - مبارزه با ابوبکر، برای دور کردن دست ظالمانه او از خلافت و آشکار کردن وضعیت فدک، خیر میراثش است که توسط ابی بکر غصب گردیده و در این جهت هم یک تنه قیام کرده، در میان عده ای از زنان مربوط به خودشان به طرف مسجد رهسپار شدند و خطبه غزایی [خطبه معروف حضرت زهرا<sup>۱۰</sup>] است که در کتاب احتجاج، ج ۱، ص ۱۴۵ و ۱۴۶ و نیز کتاب بحار، ج ۲۹، ص ۲۳۴ - ۲۱۵ آمده است - که از معجزه های روشن است و دارای فصلهایی می باشد - ایراد فرمودند. فصل اول - در حمد و ثنای حق متعال است، «الحمد لله علی ما أنعم وله الشکر علی ما ألهم<sup>۱۱</sup>»، [خدای را بر روزی دانش ستایش و بر شعور دانش سپاس است]. فصل دوم - در شهادت به بندگی خداوند و رسالت حضرت محمد<sup>۱۲</sup> و اسرار نبوت آن بزرگوار در عالم غیب و شهود و نیز صلوات بر آن بزرگوار است. فصل سوم - خطاب به مردم و این که حق متعال شما را مورد امر و نهی خود قرار داده و قرآن در محیط شما نازل شده است و شما هستید که باید احکام آن را به گوشه و کنار کشورها بخش کنید و شرحی راجع به قرآن و اسرار احکام آن، مانند: ایمان، نماز، زکات، روزه، حج، عدالت، و جوب اطاعت اهل بیت<sup>۱۳</sup> و امامت آنان، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، نیکی به پدر و مادر، صلوة ارحام، قصاص، وفای به نذرت و ترک محرمات - از شرب خمر، تهمت، سرق و شرک - آورده و در آخر هم مردم را با آیه شریفه ﴿اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن إلا و انتم مسلمون﴾<sup>۱۴</sup>، [از خدا، آن گونه که شایسته اوست بترسید و نمیرید مگر در حالی که مسلمان باشید]، [آل عمران/ ۱۰۲]؛ سفارش به تقوای کند. فصل چهارم - معرفی وجود مبارک خود و شرح زحمتهای و انقلاب بزرگی است که به دست پدر بزرگوارش؛ به امر خدا و کمک امیرالمؤمنین<sup>۱۵</sup> در دنیا

و بخصوص در بین مردم عرب، ایجاد کرد. انقلابی که اولاً: در معنویات و عقاید بود و آنان را از پست ترین اقسام شرک به بالاترین مراتب توحید راهنمایی فرموده و از سقوط قطعی در جهنم نجات داد، ثانیاً: از لحاظ وضع حکومتی به آنها استقلال داد، در صورتی که طعمه دیگران بودند و هر زورمندی به آنان طمع می کرد، تا آنان را استعمار کند و یا آن که خانه را خراب کند و ثالثاً: از لحاظ زندگی، وضع آنان را عوض کرد، زیرا وضع خوراک و آب شرب آنان به اندازه ای بد بود که برگ درختان را خورده و آب بد بوی مخلوط با شاش شتر را می آشامیدند.

می فرماید: به واسطه این انقلاب و این سختیهای چند ساله، از همه این بدبختیها نجات پیدا کردید و اینک که خداوند متعال او را به سرای دیگر منتقل فرموده و هنوز زخم بزرگ دوری پیامبر<sup>۱۶</sup> باقی است - خیلی زود - خار نفاق در بین شما پیدا شد و دنبال کارهای شیطانی را گرفتید، در صورتی که هنوز پیامبر اکرم<sup>۱۷</sup> دفن نشده بود. ای مسلمانان؛ من دختر همین پدرم. آیا باید به زور ارث من را بگیرند؟! فصل پنجم - خطاب به ابی بکر است و در آن آیات ارث، بخصوص ارث از پیامبران را خواند که مخالف صریح خبری است که ابوبکر نقل می کند و اعلان می کند که پیامبر اسلام<sup>۱۸</sup> هیچ وقت بر خلاف قرآن چیزی نمی فرمود. از کلام دوم ابی بکر معلوم می شود که از این افشاگری حضرت زهرا<sup>۱۹</sup>، جا خورده و دیگر از آن خبر استفاده نکرد، ولی با سوء استفاده از امضای مردم، اعلان کرد: من خودم تنها برای خود این عمل را انجام ندادم، بلکه به امضای این مسلمانان است و تعجب این است که یک نفر از مسلمانان گفت که به ما مربوط نیست و ما موافق گرفتن ارث شما نیستیم. پس از اتمام خطبه - که توفیق خلاصه همه آن دست نداد - و مغلوب شدن عملی حضرت زهرا<sup>۲۰</sup> و بی اعتنایی خلیفه و همه مسلمانان؛ فاطمه<sup>۲۱</sup> خیلی ناراحت شد و بنابر آنچه از شیخ مفید (علیه الرحمه) نقل شده که او از حضرت زینب نقل

می‌کند: حضرت زهرا علیها السلام به طرف قبر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف برد و خود را روی قبر مبارک انداخت و آن اشعار معروف را به این صورت خواند:

قد كان بعدك انباء وهنئة

لو كنت شاهدها لم تكثر الخطب

انا فقدناك فقد الارض وابلهما

واختل قومك فاشهدهم ولا تغب

[هر آینه بعد از شما - ای پیامبر؛ - خبیرها و

گرفتاریهایی به وجود آمد، که اگر شما گواه و حاضر بودید، حادثه زیاد نمی‌شد. به درستی که ما تو را - ای پیامبر؛ - از دست دادیم، همان گونه که زمین، باران سرشار خود را از دست می‌دهد و قوم تو از هم پاشیدند، پس گواه آنها باش و غایب مشو]، [احتجاج، ج ۱، ص ۱۴۵].

سپس به خانه برگشت و امیرالمؤمنین علیه السلام با ناراحتی منتظر بازگشت زهرا علیها السلام بود، تا ایشان آمد و از مولا با گفتن «یا ابن ابی طالب» گله کرد. مولا هم با گفتن دو جمله ایشان را تسکین داد، یکی آن که من به سبب آنچه تکلیف الهی دارم، هیچ سستی نکرده‌ام و دیگر با توجه به حق متعال و این که خدا کافی تمام نواقص است، ایشان را آرام فرمود. بعد از این، فاطمه علیها السلام فرمود: «حسی الله» و هیچ تاریخی ندارد که اسمی از فدک، یا میراث و یا خمس خیر برده باشد و حتی در شرفیاب عبادتی زنجهای مهاجر و انصار در موقع شدت بیماری، هیچ این جهت را به زبان نیاورد و این یک نمونه از تسلیم و ادب کامل در مقابل ولی وقت و خلیفه خداست که: «قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری».

این تسلیم چه قدر شبیه به تسلیم امیرالمؤمنین علیه السلام و ادب آن بزرگوار در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله است که گفته می‌شود: این همه خطابه‌ها، همه بعد از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و این مقدار ادب و تسلیم ویژه اولیا می‌باشد، «جعلنا الله من التابعین لهم فی الدنيا و الآخرة».

ناراحتی سوم - داستان حمله به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام است که خلاصه آن را طبق نوشته کتاب «بیت الاحزان»

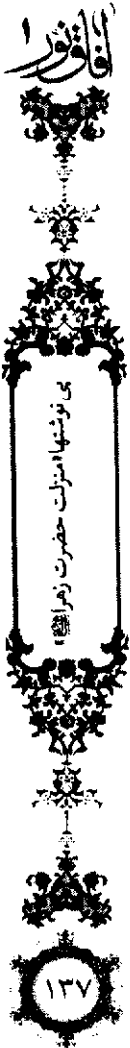
محدث قمی (قدس سره) ذکر می‌کنم:

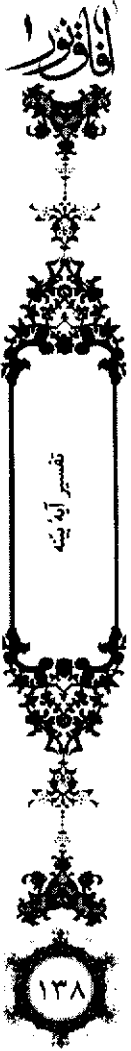
«پس از آن که ابوبکر خلیفه شد و نوعاً مردم با او بیعت کردند، عمر به او گفت: متوجهی که همه با تو بیعت کرده‌اند به غیر از این مرد - امیرالمؤمنین علیه السلام - و خاندان او، لذا ابوبکر به فتنه (که پسر عمو و علی الظاهر) نوکر و آزاد کرده عمر و بسیار فرمانبرداری بود و مثل این که در عالم وجود، مقام مطاعی غیر از عمر برای خود قایل نبود)، دستور داد که به دنبال ایشان رفته و آن حضرت را برای بیعت - نزد ابی بکر - به مسجد بیاورد. فتنه، چند مرتبه رفت و ایشان تشریف نیاوردند. عمر در حال غضب به خالد بن ولید گفت: هیزم تهیه نما، تا برویم در خانه علی را آتش بزیم و او را به مسجد بیاوریم. عمر با جمعیتی به طرف خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند. فاطمه زهرا علیها السلام - با حالت زار که لاغر هم شده بود - پشت در نشسته و آماده برای دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

عمر صدا زد: ای پسر ابی طالب؛ بیرون بیا. (علی الظاهر) فاطمه علیها السلام جواب داد و سپس گفتگویی بین عمر و فاطمه علیها السلام صورت گرفت. عمر آتش خواست و در را سوزانید و به طرف فاطمه علیها السلام فشار داد و ایشان دفاع می‌کرد که عمر با دو ضربه دیگر - که نازیانه و غلاف شمشیر بود - فاطمه را عقب زد و خود و جمعیت رجاله که همراه او بودند وارد خانه شدند. در این بین امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آورد و عمر را به زمین زد و گلوی او را گرفت و فرمود: اگر نوشته محتومی از طرف خداوند متعال نبود (لولا کتاب من الله سبق)، تو می‌فهمیدی که چنین قدرتی نداری که این جسارت را بکنی.

بالاخره، جمعیت که به خانه ریخته بودند، طناب به گردن امیرالمؤمنین علیه السلام انداخته و او را به طرف مسجد می‌بردند و جمعیت بین آن حضرت و زهرا علیها السلام که در حال ناراحتی به سر می‌برد، فاصله شدند. وقتی حضرت زهرا علیها السلام متوجه شد که امیرالمؤمنین علیه السلام را با این حالت به طرف مسجد می‌کشاند - با همان حالت مصدومیت - آمد و مانع بردن آن حضرت به طرف مسجد شد و می‌فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ما وصیت کرده:

از ما پیروی کنید و ما را دوست داشته باشید و به ما





تفسیر آیه نکرز

متمسک شوید. چرا شما چنین می کنید؟ جمعیت از فرمایشات زهرا علیها السلام ناراحت شده و کنار کشیدند و فقط عمر بود که تصمیم داشت و هیچ این مطالب حق، در مزاجش اثر نمی کرد. به قنفذ امر کرد که زهرا علیها السلام را بزَن و آنهم با تازیانه، دست دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را کوتاه و هم با ته شمشیر، تن مبارکش را پاره کرد، [بیت الاحزان، ص ۱۵۸ - ۱۵۵]. در روایت معتبر طبری دارد: «نکزهها بنعل السیف فاسقطت محسناً فمرضت من ذلک مرضاً شدیداً»، [بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۰، ح ۱۱] و فوت ایشان در اثر همین سقط جنین بود. بنا بر روایت احتجاج، مغیره هم در زدن این ضربات شرکت داشته است. در لغت «نکرز» به معنای «عَرَز» و «عَرَز» سوراخ کردن با وسیله آهنی است [المنجد،

ماده نکرز].

از آنچه گذشت: جمعیتی که در خانه زهرا و امیرالمؤمنین علیه السلام رفته اند، نسبتاً زیاد بوده، ولی کسانی که نامشان برده شده است، عمر، قنفذ، خالد بن ولید و مغیره بن شعبه اند و کسانی که ضرب و شتم کرده اند: عمر، قنفذ و مغیره می باشند. این بیعت گرفتن اجباری، با ریخته شدن خون دو تن از فرزندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام شد و امیرالمؤمنین علیه السلام را که به مسجد بردند، بر این موضوع تأکید کرده و فرمود: بیعت من بر عهده شماست، شما چگونه از من بیعت می گیرید. این بود نمونه ای از ظلم و ستم که با اصول دین اسلام تماس مستقیم داشت، «والله من وراء ذالک و هو المنتقم والیه المشتکی».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی